

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: تی یری میسان – par Thierry Meyssan

برگردان از: حمید محوی|پاریس

۰۶ اگست ۲۰۱۴

اسرائیل - Israël

دشمن کیست؟ - Qui est l'ennemi?

هر فردی می تواند عقیده شخصی خود را در مورد کشتاری که دولت اسرائیل در غزه به راه انداخت مطرح کند. در حالی که طی سال های ۷۰ و ۸۰، تجلیات امپریالیسم انگلوساکسون را در آن می دیدیم، امروز بسیاری همین موضوع را به عنوان جنگ بین یهودیان و اعراب تلقی می کنند. در اینجا تی یری میسان به عنوان مشاور نزدیک چندین دولت، با بازگشت به دورانی طولانی — چهار قرن تاریخ — منشأ صهیونیسم، و تمایلات واقعی آن را مورد بررسی قرار داده و نشان می دهد که دشمن واقعی کیست.

شبکه ولتر | ۲ اگست ۲۰۱۴

جنگی که بی وقفه از ۶۶ سال پیش تا کنون در فلسطین جریان دارد با عملیات ارتش اسرائیل با نام « پاسداران برداران ما » و سپس در ادامه آن، عملیات « صخره سخت » — « Roc inébranlable » — (که در رسانه های غربی به شکل شگفت آوری « حاشیه محافظ » — « Bordure protectrice » — ترجمه کردند) جهش تازه ای را به خود دید.

روشن است که تل آویو با تبدیل ماجرای ناپدید شدن سه نوجوان اسرائیلی به ابزار و بهانه برای راه اندازی عملیات نظامی به نیت « ریشه کن ساختن حماس »، و به هدف بهره برداری از گاز غزه، مبنی بر طرحی که وزیر دفاع سال ۲۰۰۷ اعلام کرده بود (۱) به دلیل واکنش [مقاومت] خود را فراسوی نقشه ای یافت که طرح ریزی کرده بود. جهاد اسلامی با پرتاب راکت های میان برد که ره گیری آن توسط پدافند ضد موشکی ارتش اسرائیل به سختی امکان پذیر است، پرتاب موشک های حماس را تقویت کرد.

خشونت رویدادها که تا کنون به بهای جان بیش از ۱۵۰۰ فلسطینی و ۶۲ اسرائیلی انجامیده (البته ارقام مرتبط به قربانیان اسرائیلی احتمالاً کمتر از رقم حقیقی اعلام شده است) و به موجی از اعتراضات در سراسر جهان دامن زد. شورای امنیت روز ۲۲ جولای گردهمایی تشکیل داد و علاوه بر ۱۵ عضو خود به ۴۰ دولت دیگر اجازه سخنرانی داد تا واکنش خود را در رابطه با رفتار تل آویو و « مجازات ناپذیری » این کشور ابراز دارند. گردهمایی به جای دو ساعتی که معمولاً رایج است، ۹ ساعت به طول انجامید (۲).

به شکل نمادینه، بولیوی اسرائیل را « دولت تروریست » نامید و توافقات مرتبط به مرادات آزاد را با این کشور لغو کرد. ولی به یک عبارت کلی، بیانیه های اعتراضی با کمک های نظامی همراه نشد، البته به استثنای ایران و از دیدگاه نمادینه سوریه. هر دو کشور با میانجیگری جهاد اسلامی، شاخه نظامی حماس (ولی نه شاخه سیاسی، عضو اخوان المسلمین) و ستاد فرماندهی جبهه آزادیبخش خلق فلسطین (FPLP-CG) از مردم فلسطین پشتیبانی کردند. خلاف موارد گذشته (عملیات « سرب سخت » در سال ۲۰۰۸ و « ستون ابر » در سال ۲۰۱۲، هر دو دولتی که در شورای امنیت از اسرائیل حفاظت می کنند (ایالات متحده و انگلستان) مشوق نگارش بیانیه ریاست شورای امنیت بودند تا در مورد وظایف بشر دوستانه اسرائیل تأکید شود (۳). در نتیجه، فراسوی مسأله بنیادی در این منازعه که از سال ۱۹۴۸ تا کنون تداوم یافته، می بینیم که تباری آشکاری وجود دارد تا اسرائیل در کاربرد فوق العاده نیرو به حداقل محکوم شود.

با این وجود، این توافق آشکار می تواند تحلیل های خیلی متفاوتی داشته باشد: برخی از منتقدان این جنگ را به مثابه جنگ بین قوم یهود و مسلمان تعبیر می کنند، برخی دیگر کاملاً به عکس، این جنگ را به مثابه جنگی سیاسی از نوع استعمار کلاسیک می دانند. پس موضوع چیست و در این مورد چه باید ببینیم؟

صهیونیسم چیست ؟

در اواسط قرن هفدهم، کلونیست های بریتانیایی پیرامون اولیور کرامول Cromwell Oliver جمع شدند و ایمان و اعتقادات و سلسه مراتب رژیم را زیر علامت سوال بردند. پس از سرنگون سازی رژیم سلطنتی انگلیکان، « لرد بزرگوار » مدعی شد که می خواهد برای ملت انگلیس تحقق اخلاق ناب ضروری برای عبور از ۷ سال مشقت بار را فراهم سازد و بر این اساس است که به استقبال بازگشت مسیح خواهند رفت و طی ۱۰۰۰ سال (« هزاره ») در سعادت و خوشبختی به سر خواهند برد. برای تحقق چنین امری، بر اساس تعبیر او از انجیل، یهودیان باید در اطراف و اکناف کره زمین پراکنده شوند، و سپس در فلسطین گرد هم آمده و معبد سلیمان را بر پا کنند. بر این اساس، رژیم بیوریتن (به دینی یا پروتستانتسم انگلیس) را بنیانگذاری نمود، و سال ۱۶۵۶ ممنوعیت اقامت یهودیان در انگلستان را نیز لغو کرد و اعلام داشت که کشورش متعهد می شود تا در فلسطین به ایجاد دولت اسرائیل جامعه عمل بپوشاند.

فرقه کرامول Cromwell نیز به نوبت خود، در پایان « نخستین جنگ داخلی انگلستان » فروپاشید، و طرفداران آن نیز یا کشته شدند و یا راه تبعید را در پیش گرفتند، و در بازگشت سلطنت انگلیکان، صهیونیسم نیز به فراموشی سپرده شد (یعنی پرونده طرح ایجاد دولت یهودی بسته شد). در کوران قرن هجدهم و با « دومین جنگ داخلی انگلستان » (بر اساس نامگذاری کتاب های درسی دبیرستان در انگلستان) که بقیه جهان آن را به عنوان « جنگ استقلال ایالات متحده » (۸۳-۱۷۷۵) می شناسند، این فرقه دوباره به میدان آمد. خلاف نظریات رایج، دومین جنگ داخلی انگلستان یا جنگ استقلال ایالات متحده با آرمان عصر روشنگری ارتباطی نداشت، بلکه با پشتیبانی مالی شاه فرانسه به انگیزه های مذهبی آغشته بود و با شعار « پادشاه ما، مسیح است ! » به جریان افتاد (البته چند سال بعد، انقلاب فرانسه متأثر از متفکران عصر روشنائی بود).

جرج واشینگتن، توماس جفرسون و بنیامین فرانکلین، اگر به همین افراد خودمان محدود کنیم، جملگی خودشان را به عنوان جانشینان تبعیدیان اولیور کرامول معرفی می کردند. در نتیجه، ایالات متحده طبیعتاً پرونده طرح صهیونیسم را دوباره باز کرد.

سال ۱۸۶۸ در انگلستان، ملکه ویکتوریا، بنیامین دیزرائلی Benjamin Disraéli یهودی تبار را به عنوان نخست وزیر برگزید. دیزرائلی پیشنهاد کرد که بخشی از دموکراسی به بازماندگان طرفداران کرامول واگذار شود، به شکلی که بتوانند با تکیه به تمام مردم قدرت تاج و تخت را به سراسر جهان گسترش دهند. او به ویژه پیشنهاد کرد که برای گسترش سیاست امپریالیستی یعنی زمینه ای که در آن پیشگام هستند، با یهودیان پراکنده در تمام جهان متحد شوند. به سال ۱۸۷۸، « ایجاد اسرائیل » در دستور روز گردهمآئی برلین که پیرامون تقسیم نوین جهان صورت گرفت، به ثبت رسید. بر اساس این بنیاد صهیونیستی بریتانیا مناسبات خوبی با سرزمین استعماری قدیمی که از این پس به ایالات متحده ارتقاء یافته بود، برقرار کرد — به طور مشخص یعنی پس از « سومین جنگ داخلی انگلستان » — که در ایالات متحده به عنوان « جنگ داخلی امریکا » « *américaine guerre civile* » معرفی می شود و در قاره اروپا به عنوان « جنگ داخلی امریکا » « *guerre de Sécession (1861-65)* » نامیده شده — و طرفداران کرامول، آنگلو ساکسون های پیوریتن سفید (مترجم : یا پروتستان) (*White Anglo-Saxon Puritans*) به پیروزی رسیدند (۴). در این جا نیز به اشتباه این جنگ را به عنوان مبارزه علیه برده داری بازشناسی کرده اند، زیرا در آن روزگاران هنوز ۵ ایالت شمالی به برده داری ادامه می دادند. تقریباً تا اواخر قرن نوزدهم، صهیونیسم کاملاً یک طرح آنگلو ساکسون پیوریتن است که تنها گروهی از نخبگان یهودی در آن شرکت دارند. خاخام ها قویاً این طرح را محکوم دانسته و تورات را تنها به عنوان نماد تعبیر می کردند و نه طرح سیاسی.

بین نتایج کنونی این رویدادهای تاریخی، باید بپذیریم که اگر هدف صهیونیسم تشکل دولت برای یهودیان است، در عین حال جزء جدائی ناپذیر بنیاد های ایالات متحده نیز هست. در این صورت، تصمیم های سیاسی که در واشینگتن یا در تل آویو اتخاذ می گردد تنها به منافع نسبی مرتبط می باشد، زیرا در واقع ایدئولوژی یگانه ای در هر دو کشور قدرت را قبضه کرده است. از سوی دیگر، صهیونیسم موجب آشتی لندن و واشینگتن شد، و زیر علامت سؤال بردن چنین امری، حمله به چنین اتحادیه ای خواهد بود، یعنی حمله به قدرتمندترین اتحادیه در جهان.

پیوستن قوم یهود به صهیونیسم آنگلو ساکسون

در تاریخ رسمی کنونی، بر حسب رایج دوران قرن هفدهم-نوزدهم را ندیده گرفته و تئودور هرتسل Theodor Herzl را به عنوان بنیانگذار صهیونیسم معرفی می کنند. بنابر این، مبنی بر نشریات درونی سازمان صهیونیسم بین المللی نیز، به این موضوع به عنوان اشتباه تاریخی پرداخته شده است.

بنیانگذار واقعی صهیونیسم معاصر یهودی نبوده، بلکه یک مسیحی آخر زمانی بوده است. پدر مقدس کلیسائی ویلیام بلاکستون William E. Blackstone (6 اکتوبر ۱۸۴۱-۷ نومبر ۱۹۳۵) مبلغ امریکائی که از دیدگاه او مسیحیان واقعی نیازی به شرکت در آزمون های آخر زمان ندارند. او بر این باور بود که طی جنگ نهائی مسیحیان به آسمان برده خواهند شد (ربودن کلیسا) به زبان انگلیسی « *the rapture* »). از دیدگاه او، یهودیان در جنگ شرکت خواهند کرد و سرانجام به مسیحیت گرویده و پیروز خواهند شد.

این خدانشناسی پدر مقدس بلاکستون را باید به عنوان پایه و اساس پشتیبانی خدشه ناپذیر واشینگتن برای ایجاد دولت اسرائیل تلقی کنیم. و قدمت این موضوع خیلی بیشتر از سابقه تاریخی کنترل کنگره توسط کمیته روابط عمومی امریکا و اسرائیل (لابی طرفدار اسرائیل) است. در واقع، قدرت لابی چندان به دلیل پول و قدرت مالی برای

اردوهای انتخاباتی نیست، بلکه به همین ایدئولوژی باز می‌گردد که پیوسته در ایالات متحده حضور داشته است (۵).

خدا شناسی بر اساس اعتقاد به داستان ربودن کلیسا و به آسمان رفتن مسیحیان... هر چند غیر عقلی به نظر رسد ولی همین نظریه امروز به شکل قدرتمدارانه‌ای در ایالات متحده خیلی رواج دارد. این خدا شناسی حتی بازنمایی هائی در جهان ادبیات و سینما داشته است (فلم *Left Behind* با شرکت نیکلا کیج Nicolas Cage، ماه اکتوبر پخش خواهد شد).

تئودور هرتسل یکی از ستایشگران الماس فروش بریتانیائی سسیل رودز Cecil Rhodes بود، نظریه پرداز امپریالیسم بریتانیا و بنیانگذار افریقای جنوبی، رودزیا (کشوری که نام خود را بر آن نهاد) و زامبی (رودزیای شمالی سابق). تئودور هرتسل یهودی مذهب نبود (از تبار و فرهنگ یهودی ولی اسرائیلی به مفهوم مذهبی نیست) و پسرش را ختنه نکرده بود، او مثل بسیاری از بورژواهای دوران خود خداناباور بود، و ابتداء توصیه می‌کرد که یهودیان به مسیحیت بگردند. با این وجود، با نظریه بنیامین دیزرائیلی، به این نتیجه رسید که بهترین راه حل برای شرکت دادن آنها در استعمار بریتانیائی، ایجاد دولت یهودی در اوگاندای فعلی یا در ارجنتاین است. او الگوی سسیل رودز را در پیش گرفت، یعنی خرید زمین و ایجاد آژانس یهودی.

بلاکستون موفق شد هرتسل را متقاعد سازد که مسائل آخر زمانی را به استعمار پیوند بزند. برای تحقق چنین امری تنها کافی بود که تشکل اسرائیل را در فلسطین متصور شوند و مراجع متعدد کتاب مقدس را به آن ضمیمه کنند. به مدد همین نظریه ساده، موفق شدند اکثر یهودیان اروپائی را به این طرح جلب کنند. امروز هرتسل وارد اسرائیل شده است (روی تپه هرتسل) و دولت کتاب مقدسی را که با یادداشتهایش بلاکسون به او هدیه داده بود در تابوت او به خاک سپرد.

نتیجه‌ای که می‌توانیم از این رویدادهای تاریخی بگیریم، این است که هدف صهیونیسم هرگز «با ایجاد کشور برای یهودیان، نجات قوم یهود» نبوده، بلکه هدف از شرکت دادن آنها به پیروزی رساندن طرح‌های امپریالیسم آنگلساکسون بوده است. علاوه بر این، نه تنها صهیونیسم محصول فرهنگ یهودی نیست، بلکه اکثر صهیونیست‌ها هرگز یهودی نبوده‌اند، در حالی که اکثر یهودی‌های صهیونیست اسرائیلی (به مفهوم مذهبی) نیستند. مراجعه به کتاب مقدس، که دائماً و همه‌جا در گفتمان رسمی اسرائیل حضور دارد، در واقع افکار بخش با ایمان کشور را منعکس نمی‌سازد، بلکه به هدف متقاعد کردن مردم ایالات متحده مطرح می‌شود.

منشور آنگلساکسون برای ایجاد اسرائیل در فلسطین

ایجاد دولت یهودی در فلسطین، تصمیمی بود که به شکل مشترک توسط دولت بریتانیا و ایالات متحده گرفته شد. این طرح با توافق نخستین قاضی یهودی دیوان عالی ایالات متحده، لوئی براندیس Louis Brandeis، به هدایت پدر مقدس بلاکستون آغاز شد و به تصویب رئیس جمهور وودرو ویلسون Woodrow Wilson و نخست وزیر دیوید لیود جرج David Lloyd George رسید. این طرح در ادامه توافقات فرانسه و بریتانیا تحت عنوان سایکس پیکو Sykes-Picot برای تقسیم خاورمیانه بود. این توافقنامه به تدریج به اطلاع عمومی رسید و رسمیت پیدا کرد.

وزیر امور خارجه آینده برای سرزمین‌های استعماری، لئو آموری Leo Amery مأمور شد تا با فراخواندن افراد قدیمی دو گردان یهودی، و با همکاری دو مأمور بریتانیائی زیئو جابوتینسکی Ze'ev Jabotinsky و شیم ویزمن Chaim Weizmann، «لژیون یهودی» را در بطن ارتش بریتانیا متشکل سازد.

وزیر امور خارجه لرد بلفور Lord Balfour نامه ای سرگشاده برای لرد والتر روتچیلد Lord Walter Rotschild نوشت تا او برای ایجاد « یک محفل ملی یهودی » در فلسطین اقدام کند (۲ نومبر ۱۹۱۷). رئیس جمهور ویلسون ایجاد اسرائیل را بین اهداف جنگ های رسمی اش (شماره ۲ از ۱۴ نکته ای که در ۸ جنوری ۱۹۱۸ به کنگره معرفی کرد) اعلام کرده بود.

در نتیجه، اتخاذ تصمیم برای ایجاد اسرائیل هیچ ارتباطی با نابودی یهودی های اروپا ندارد که دو دهه بعد، یعنی طی جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست.

طی گردهمایی صلح در پاریس، امیر فیصل (پسر حاکم مکه و پادشاه بریتانیای آینده عراق) روز ۳ جنوری ۱۹۱۹ توافقنامه ای را با سازمان صهیونیستی امضاء کرد و متعهد شد که از تصمیم آنگلو ساکسون ها پشتیبانی کند. نتیجه می گیریم که تشکیل دولت اسرائیل که علیه مردم فلسطین صورت پذیرفت، در عین حال همراه بود با توافق رژیم های سلطنتی عرب. علاوه بر این، اشراف زاده مکه، حسین بن علی به شیوه حماس قرآن را تعبیر نمی کرد. او فکر نمی کرد که « سرزمینی که به مسلمانان تعلق دارد » نمی تواند توسط یک غیر مسلمان اداره شود.

ایجاد قانونی دولت اسرائیل

در ماه می ۱۹۴۲، سازمان های صهیونیستی در هتل بیلتور در نیویورک گردهمایی تشکیل دادند. شرکت کنندگان تصمیم گرفتند که « محفل ملی یهودی » در فلسطین را به شکل « اتحادیه مشترک المنافع یهودی » (« Commonwealth juif ») تبدیل کنند (با مراجعه به کشورهای مشترک المنافع Commonwealth که کرامول به شکل کوتاه مدت آن را جایگزین رژیم سلطنتی بریتانیا کرده بود) تا مهاجرت توده ئی یهودیان را به فلسطین ممکن سازند. در یک پرونده سرّی، سه هدف مشخص شده بود: « (۱) دولت یهودی تمام فلسطین و احتمالاً فرا اردن (Transjordanie : واقع در شرق دره اردن، ساحل دریای مرده، وادی عرب) را اشغال خواهد کرد. (۲) جابه جایی جمعیت به سوی عراق و (۳) به دست گرفتن بخش های توسعه و کنترل اقتصاد در تمام خاورمیانه».

تقریباً هیچ یک از شرکت کنندگان نمی دانستند که « راه حل نهایی در مورد مسأله یهود » مخفیانه در اروپا مشخصاً همین حالا صادر شده است.

به طور مشخص، در حالی که بریتانیایی ها نمی دانستند چگونه رضایت یهودیان و عرب ها را تأمین کنند، سازمان ملل متحد (که در آن دوران تنها به جمع ۴۶ کشور محدود بود) پیشنهاد کرد که بر اساس نشانه گذاری های بریتانیا فلسطین می تواند تقسیم شود. دولتی دو ملیتی می بایستی تشکیل شود که شامل دولت یهود و دولت عرب خواهد بود، به انضمام یک منطقه « تحت نظارت رژیم بین المللی ویژه » برای اداره اماکن مذهبی (اورشلیم و بیت لحم). این طرح با قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی به تصویب رسید (۶).

بی هیچ درنگی پس از گفت گوها، کار فرمای آژانس یهودی، دیوید بن گوریون Ben Gourion David به شکل یک جانبه برای دولت اسرائیل اعلام موجودیت کرد، که فوراً توسط سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شد. عرب هایی که در منطقه اسرائیلی به سر می بردند مشمول قانون حکومت نظامی شدند، جابه جایی هایشان محدود شد و پاسپورت هایشان را نیز توقیف کردند. کشورهای عربی که اخیراً به استقلال دست یافته بودند مداخله کردند، ولی از آنجائی که ارتش متشکلی نداشتند به سرعت سرکوب شدند. طی این جنگ اسرائیل دست به پاکسازی قومی زد و ۷۰۰۰۰۰ عرب را مجبور به فرار کرد.

سازمان ملل متحد کنت فولک برنادوت comte Folke Bernadotte دیپلمات سوئدی را به عنوان میانجی فرستاد که او هزاران یهودی را طی جنگ نجات داد. او دریافت که داده های مرتبط به جمعیت که توسط مقامات بریتانیایی منتشر شده، اشتباه است و درخواست کرد که طرح تقسیم فلسطین به اجراء گذاشته شود. بر این اساس، قطعنامه ۱۸۱ بازگشت ۷۰۰۰۰۰ فلسطینی رانده شده را مطالبه کرد، به انضمام تشکیل دولت عرب و منطقه بین المللی اورشلیم.

فرستاده ویژه سازمان ملل متحد در ۱۷ سپتمبر ۱۹۴۸ به دستور نخست وزیر آینده ایتزاک شمیر Yitzhak Shamir به قتل رسید.

خشم آگین، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه ۱۹۴ را به تصویب رساند که همان اصول قطعنامه ۱۸۱ را دوباره مطرح می کرد، و علاوه بر این روی موضوع حق بازگشت خدشه ناپذیر فلسطینی ها به خانه هایشان تأکید داشت و حتی برای آنها درخواست جبران خسارت کرد (۷).

با این وجود، اسرائیل اعلام کرد که قاتلان برنادوت را دستگیر و محاکمه کرده است، و در سازمان ملل متحد متعهد شد که به قطعنامه ها احترام بگذارد. ولی تمام این نمایش ها دروغ بود. بی درنگ قاتلان بخشیده شدند و فردی که تیراندازی کرده بود، تبدیل شد به محافظ نزدیک نخست وزیر داوید بن گوریون.

از تاریخ پذیرش عضویت در سازمان ملل متحد، اسرائیل بی وقفه قطعنامه ها را نقض کرده و تعداد آنها در مجمع عمومی و در شورای امنیت روی هم انباشت شده است. مناسبات فعال با دو عضو شورا که دارای حق وتو هستند، اسرائیل را در خارج از حقوق بین الملل قرار داده است. اسرائیل عملاً به دولتی فراساحلی تبدیل شده که به ایالات متحده و بریتانیا اجازه می دهد که ظاهراً به حقوق بین الملل احترام بگذارند در حالی که از طریق همین دولت جعلی دائماً قوانین بین المللی را نقض می کنند.

اشتباه بزرگی خواهد بود اگر تصور کنیم که مسأله اسرائیل تنها مرتبط به خاور نزدیک است. امروز حرکات نظامی اسرائیل در سراسر جهان، پوششی است برای امپریالیسم آنگلوساکسون. در امریکای لاتین، مأموران اسرائیلی بودند که اختناق را طی کودتا علیه هوگو چاوز (۲۰۰۲) سازماندهی کردند یا سرنگونی مانول زلایا (۲۰۰۹). در افریقا، اسرائیلی ها طی جنگ دریاچه های بزرگ همه جا حضور داشتند و دستگیری معمر قذافی را نیز آنها سازماندهی کردند. در آسیا، آنها حمله و کشتار سازمان ببرهای تامیل (۲۰۰۹) را هدایت کردند، و هر بار لندن و واشینگتن قسم می خورند که در این مورد دخالتی نداشته اند. علاوه بر این، اسرائیل بسیاری از نهادهای رسانه ئی و مالی را کنترل می کند (مانند بانک مرکزی ایالات متحده یا رزرو فدرال ایالات متحده).

مبارزه علیه امپریالیسم

تا فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، برای همه روشن بود که مسأله اسرائیل به زمینه مبارزات ضد امپریالیستی مرتبط می باشد. فلسطینی ها از سوی تمام ضد امپریالیست ها مورد پشتیبانی قرار می گرفت — حتا ارتش سرخ جاپان — که آمده بود و در کنار آنها می جنگید.

امروز جهانی سازی جامعه مصرفی و از بین رفتن ارزش ها موجب از دست دادن آگاهی نسبت به خصوصیت استعماری دولت عبری شده است. تنها عرب ها و مسلمانان هستند که در رابطه با سرنوشت فلسطینیان احساس مسؤولیت و هم دردی می کنند، ولی از جنایات اسرائیل در دیگر نقاط جهان بی اطلاع هستند و در مقابل دیگر جنایات امپریالیست ها واکنشی نشان نمی دهند.

با این وجود، سال ۱۹۷۹، آیت الله روح الله خمینی به طرفداران ایرانی اش می گفت که اسرائیل در دستان امپریالیست ها عروسکی بیش نیست و دشمن واقعی، اتحادیه ایالات متحده و انگلستان است. به خاطر افشای این حقیقت ساده بود که در غرب خمینی را به شکل کاریکاتور نشان می دادند و در شرق نیز او را خارج از دین تلقی می کردند.

امروز در جهان، ایران تنها کشوری است که به شکل گسترده اسلحه و مستشار نظامی برای کمک به فلسطینی ها ارسال می کند، در حالی که رژیم های صهیونیستی عرب طی گردهمایی شورای امنیت خلیج (مترجم : خلیج فارس) از طریق ویدئو با رئیس جمهور اسرائیل به گرمی گفت و گو می کنند(۸).

http://www.voltairenet.org/article184968.html?var_mode=preview

<http://www.voltairenet.org/article184791.html>

۱ - گسترش جنگ گاز در شام، نوشته تی یری میسان. الوطن|شبكة ولتر ۲۱ جولای ۲۰۱۴

http://www.voltairenet.org/article184968.html?var_mode=preview

<http://www.voltairenet.org/article184903.html>

http://www.voltairenet.org/article184968.html?var_mode=previe

<http://www.voltairenet.org/article184939.html>

http://www.voltairenet.org/article184968.html?var_mode=preview

http://www.voltairenet.org/article184968.html?var_mode=preview

http://www.voltairenet.org/article184968.html?var_mode=preview

<http://www.voltairenet.org/article153321.html> " \t " _blank

http://www.voltairenet.org/article184968.html?var_mode=preview

<http://www.voltairenet.org/article153320.html>

http://www.voltairenet.org/article184968.html?var_mode=preview

<http://www.voltairenet.org/article181344.html>

۴ اگست ۲۰۱۴